

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی
علی سیدنا و نبینا أبی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیه الله فی
الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بررسی روایت ششم:

یکی از احادیثی که به آن استدلال شده بود برای وجوب امر به معروف و نهی از منکر
بلاشتراط بعد از الضرر و المفسده و قهراً معارض قرار داده شده بود با آن ادله سابقه‌ی
دالّی بر اشتراط این فرمایش سید الشهدا علیه السلام حسب نقل بود که دیروز خواندیم
«أیها الناس؛ إنّ رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلّم قال: «من رأى سلطاناً جائراً
...» تا آخر.

اشکالات تمسک به روایت ششم:

اشکال اول:

یکی از جواب‌هایی که دادیم این بود که موضوع این روایت امر خاصی است و در مورد
ویژه‌ای که اصل اسلام در خطر هست، جائری حاکم شده که اصل اسلام در خطر هست
در آن صورت فرموده‌اند و این یک وظیفه‌ی خاصی است حالا اگر خارج از مسئله‌ی امر به
معروف و نهی از منکر متداول باشد که ربطی ندارد، اگر هم یکی از مصادیق آن باشد در
مورد خاص از امر به معروف این شرط وجود دارد در آن مورد خاص می‌فرماید که این
شرط نیست.

حالا علاوه بر این که خود مضمون منقول عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم این
چنین است، تتمه‌ی روایت که دیروز از آن جایی که نقل می‌کردم نبود تتمه‌ی روایت را
عرض می‌کنم که آن هم همین‌طور است که حضرت بعد از این کلام رسول خدا را می‌خواهند
تطبیق کنند به زمان خودشان و سلطان زمان خودشان.

این روایت در این کلمات الامام الحسین علیه السلام که جمع کرده تمام سخنان حضرت
را، در این مقطع که حضرت سلام الله علیه در تشریف فرمایی‌شان به کربلا می‌رسند به
منطقه‌ای به نام بیضه که در این جا با حرّ رو به رو می‌شوند «و سار الحر یسیر باصحابه
ناحیه و الحسین علیه السلام ناحیه حتی و افا البیضه» که اسم منطقه‌ای است. قال ابو
مخنف که سندش هم این است «عن أبی مخنف، عن عقبة بن أبی العیزار قال: إنّ
الحسین علیه السلام خطب أصحابه و أصحاب الحرّ بالبیضة، فحمد الله و أثنی علیه، ثمّ
قال: «أیها الناس إنّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: من رأى سلطاناً جائراً
.... (تا) کان حقّاً علی الله أن یدخله مدخله» که دیروز خواندیم، بعد بقیه‌ی آن این است
«ألا و إنّ هؤلاء قد لزموا طاعة الشیطان و ترکوا طاعة الرحمن و أظهروا الفساد و عطلوا

الحدود و استأثروا بالفیء، أحلوا حرام الله و حرموا حلاله و أنا أحق من غیر» یا احق من غیر، حالا این‌جا که اعراب گذاشتند یعنی حرکت گذاشتند احق من غیر، یعنی من احق به کسانی هستم که تغییر داده شدند و به جای من کسی نشسته، ولی ظاهر این است که احق من غیر، یعنی من مستحق‌ترین کسی هستم که این اوضاع را باید تغییر بدهد از این جهت قیام کردم بر آن. بعد ادامه دارد «و قد أ تنتی کتبکم و قدمت علی رسلکم بیعتکم انکم لا تسلمونی و لا تخذلونی» شما قول داده بودید که من را یاری می‌کنید دست از وفاداری من بر نمی‌دارید و هکذا که فرمایشات‌شان چند سطر دیگر هم به حسب نقل هست.

پس بنابراین هم خود مضمون منقول از پیامبر اگر صلوات الله علیه و آله و سلم و هم حضرت وقتی می‌خواهند این را تطبیق کنند این کبرایی است که می‌خواهند بر صغری تطبیق کنند این مطلبی را افاده می‌فرمایند که اسلام در خطر است و به تعبیر فقهی و بعضی از روایات بیضه‌ی اسلام در مخاطره قرار گرفته، بله این‌جا فرصاً می‌فرمایند که مشروط به این نیست که ضرری متوجه شما نشود اما این ربطی به موارد دیگر ندارد، این از نظر دلالت.

اشکال دوم: اشکال صدوری

و اما از نظر سند؛ کسی که این را نقل کرده از ابو مخنف، حالا فرض کن ابو مخنف را بنابر وثاقتش می‌گذارند و قبول می‌کنند مطالبش را، عن عقبة بن ابی العیزار است که این عقبة بن ابی العیزار محملاً أو مجهولاً، حالا این آقای چیز که با ما یک اختلافی در محمل و مجهول دارند که انشاءالله امروز، ما می‌گوییم محملاً یعنی اصلاً در کتب رجال ذکر نشده است، مجهولاً معنایش این نیست که ذکر نشده مجهولاً یعنی حالش مجهول است که حالا إما این که ذکر نشده و إما این که ذکر شده درباره‌اش گفتند مجهولاً یا چیزی درباره‌اش نگفتند.

این به خدمت شما عرض شود که پس از نظر سند این مطلب هست حالا این مطلب، این کلام همین‌طور که آدرس دادند تاریخ طبری نقل کرده الکامل فی التاریخ نقل کرده احقاق الحق نقل کرده وقعة الطف هم نقل کرده کتاب وقعة الطف هم نقل کرده، ابومخنف که همان صاحب کتاب وقعة الطف است دیگر. از آن‌جا نقل کرده.

بالاخره از نظر سند این اعتبار سندی ندارد اگر چه مجموع این کلام اطمینان دارد که ساخته و پرداخته نیست اما در این که خصوصیات حتماً در آن ملاحظه شده، شاید یک خصوصیتی در این بود که این‌جور استدلال نمی‌شد بکنی. یک جمله‌ای یک چیزی یک کلامی یک تعبیری.

س: ...

ج: اگر نقل کرده همه از این نقل کردند مصدر اولی آن می‌شود ایشان.

این است که ...

س: ...

ج: مطلب مطلبی نیست که کسی بخواهد باید بسازد کل آن را. این خیلی دور از ذهن

است یعنی یک کاذبی است که یک کسی بخواهد این مطلب را بسازد. مطالبش مطالب بلندی است منتها این که هیچ اشکال اگر ثقه نباشد لعلّ یک جمله‌ای یادش رفته حالا یا مظنه‌اش این است که حضرت این‌جور گفته دارد می‌گوید در مقام استدلال ما نمی‌توانیم استدلال کنیم ولی ولو این که مجموعه‌ی آن را بپذیریم به قول مرحوم امام قدس سره در مثلاً صحیفه‌ی سجاده در بعضی کتاب‌های فقهی‌شان دارند که این مجموعه معلوم است که نمی‌شود گفت که برای غیر امام است چه کسی همه‌ی این مطالب بلند را؟ اما این‌جور نیست که بکلّ لفظ لفظ و کلمه کلمه، چون سند آن‌جوری وافی‌ای ندارد ما بتوانیم استدلال فقهی بکنیم بر اساس این کلمه بخصوص.

س: ...

ج: اگر بگوییم مجموعه، بله. خیلی‌های آن تکرار دارد یا مطمئن می‌شویم این مطلب برای امام علیه السلام است.

س: ...

ج: آن‌جایی که چنین احتمالی پیدا بشود بله دیگر، فلذا ایشان به همین در بحث فقهی می‌فرمایند که بعضی‌ها مثلاً به همین روایت به همین جمله‌ای که در بعضی از فقرات ادعیه‌ی صحیفه‌ی سجاده است اعتماد کردند و گفتند مثلاً نماز جمعه برای غیر امام نمی‌شود چون آن‌جا حضرت فرمود این از مناصب خاص ما است پس بنابراین دیگری حق ندارد مگر خود ما اذن بدهیم بنابراین بعضی که مثلاً می‌گویند نماز جمعه در عصر غیبت حرام است به این تمسک کردند جواب این است که شما این جمله را از کجا می‌گویید حجت است؟ که دست از اطلاقات برمی‌دارید و اطلاقات را تقیید می‌خواهید بکنید. بله اگر ثابت بشود که حضرت فرموده این از مناصب خاص ما هست بله تقیید می‌کند اطلاقات را. حالا اگر اشکالات دیگری نداشته باشد.

بنابراین در فرمایش ایشان حالا آن‌جا این است این‌جا هم همین‌طور است فرمایشاتی که از سید الشهدا علیه السلام خیلی از آن‌ها نقل شده اصل این‌ها خیلی از آن‌ها معلوم است که ساخته و پرداخته‌ی غیر امام نمی‌تواند باشد، اما این که حالا این جمله به این خصوصیت با این ویژگی که فلان فرع فقهی می‌خواهد از آن استفاده بشود این هم امام فرمودند یا نه این آقا ثقه نبوده در مقام نقل مسامحه‌کار بوده و حالا آن که مظنه‌اش بوده گفته یا این که یک جمله‌ای را مثلاً فرض کنید که حذف کرده چون وثاقت اگر داشته باشد خیلی خوب، این کارها را نمی‌کند به حسب وثاقتش و امانت‌داری‌اش، اما اگر که نه وثاقتی نداشته حالا اصل مطلب را نقل کند خیلی کم و زیاد آن هم ممکن است بکند.

س: ...

ج: نه، خیلی جاها به خاطر محتواس است این‌جا به خاطر محتواس است. ... چون همه برمی‌گردد به یک ناقل.

س: ...

ج: بله، گاهی آن قدر علوّ متن داشته باشد حتی به خصوصیاتش، بله گاهی ممکن است علوّ متن هم گاهی موجب قطع به صدور یا اطمینان به صدور می‌شود.

س: ...

ج: این مضامینی که این جا هست مضامینی است که به قول علما می‌چنده دهن کسی که بخواهد این‌ها را که آدم عامی، یک چیزی بخواهد یک حرف‌های مهم این جوری را.

س: ...

ج: سید بن طاووس بخواهد باشد سید بن طاووس می‌گوید خودم دارم می‌گویم از مُنشئات خودم هست.

حالا دیگر این وابسته به اشخاص و خصوصیات فردی می‌شود هر چه به اطمینان برگشت دیگر شخصی می‌شود.

س: ...

ج: حالا آخر دعای عرفه هم برای حضرت سید الشهداء علیه السلام نیست برای یک نفر عارف است.

س: ...

ج: بله ببینید این هم دقت باید کرد خود این که حالا زود یک کسی بگوید این علو مضمون دارد عبارات خیلی کذا هست پس برای امام است این هم به این زودی‌ها نمی‌شود گفت. شما نگاه کنید بعضی از نامه‌های معاویه علیه الهاویه خیلی آدم اگر به خدمت شما عرض شود که نداند برای او هست خیال می‌کند مثلاً یکی از نامه‌های متعارف حضرت امیر است، عین آن حرف زده بعضی از جاها، از نظر جمله‌بندی، حالا ممکن است که سرقت هم کرده باشد از این جا و آن جا، ولی برای آن هست این است که از راه مضمون کسی بخواهد صدور را درست بکند آن احتیاج دارد به دقت وافر، که از راه مضمون بخواهد درست بکند.

حالا این جا دیگر آقای حیاتی ایشان شک دارند، اگر شک دارید که هیچ، نمی‌توانید استدلال بکنید.

س: ...

ج: این روایت در تحف العقول نقل نشده این روایت.

روایت هفتم:

و اما روایت دیگری که به آن استدلال شده که او در تحف العقول است و در غیر تحف العقول روایت بعدی است که در ذو حسم حضرت سلام الله علیه یکی از مناطقی که در این مسیر حضرت قرار گرفتند در آن، از حجاز که تشریف می‌بردند عراق، یکی از موارد ذو حسم است. در این جا هم فرمایشاتی از حضرت نقل شده که یکی این است «و رُوی أنَّه لَمَّا حضرتُ الإقامة (یعنی اقامة الصلاة) خرج الحسین علیه السلام من خبائه (در پس نگاه‌شان) فی عذارٍ و نعلین فحمد الله و أثنی علیه ثُمَّ قال: أما بعد انه قد نزل من الامر ما قد ترون» شاید وقتی بوده که دیگر خبر شهادت جناب مسلم رسیده بوده و این بی‌وفایی مردم کوفه و این‌ها رسیده بوده خدمت حضرت و شرایطی که در مسیر که حضرت را هی

محاصره می‌کردند و نمی‌گذاشتند به طرف کوفه حضرت بیاید حالا حضرت در این جا می‌فرماید به حسب این نقل، «إِنَّهُ قَدْ تَزَلَّ مِنَ الْأَمْرِ مَا تَرَوْنَ، وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَكَثَّرَتْ وَأَذْبَرَ مَعْرُوفَهَا وَاسْتَمَرَّتْ، حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُيْبَةٌ كَصُيْبَةِ الْإِتَاءِ» این هم یک چیز عجیبی است که حضرت می‌فرماید که مابقی دنیا مثل آن طرف آبی است که آتش ریخته شده باشد در جداره‌های طرف یک قطراتی، یک چیزهایی این‌جوری می‌ماند این صُیْبَة به این گفته می‌شود یعنی اصلاً تا قیامت نسبت به ما مضی که نگاه می‌کنیم تا قیامت کائن این‌جور چیزی باقی مانده یعنی تمام دنیا اکثرش الی نزدیک به تمامش گذشته و یک مقدار این‌چنینی باقی مانده از دنیا، حالا هر چقدر هم که هست نسبت به ما مضی که حساب بکنیم کائن این‌جوری هست یا ممکن است نسبت به خودشان مقصودشان باشد که از دنیای ما بیش‌تر است ولی ظاهراً همان اولی است «وَالْأَحْسَبُ عَيْشُ كَالْكَلِّ الْوَيْلُ أَلَّا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَالتَّاطِلَ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ لِيَتَرَعَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً (شهادة) وَ الْحَيَاةَ مَعَ الطَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا» برم هم به معنای سئ و ما يتنقّر النفس منه و يتزجر منه است.

استدلال شده به این کلام مبارک هم به این که حضرت می‌فرمایند شما نمی‌بینید که الی الحق لا يعمل به و الی الباطل لا يتناهى عنه؟ وقتی به حق عمل نمی‌شود و از باطل اجتناب نمی‌شود این‌جا لیرغب، باید رغبت کند و اشتیاق پیدا کند مؤمن در لقای ربش، به این که وارد عمل بشود ولو به شهادتش بیانجامد.

پس بنابراین این روایت می‌گوید در جایی که به حق عمل نمی‌شود و از باطل انتهاء نمی‌ورزند مردم، این‌جا باید وارد کارزار شد ولو به شهادت و ضرر جانی و این مفسده بیانجامد. وقتی حتی اگر به ضرر جانی بیانجامد وظیفه بشود پس به طریق اولی مراتب نازله، مراتب قطع عضو، مراتب طرف، مراتب مال، و امثال این‌ها دیگر جایز خواهد شد یعنی به این معنا که شرط نیست عدم آن ضررها، وقتی شرط نباشد عدم زهاق نفس، پس به طریق اولی شرط نیست عدم ضررهای اعضایی و عضوی و هم‌چنین عرضی و هم‌چنین مالی، این تقریب استدلال که بعد حضرت فرمود به حسب این نقل که این کلام مشهور است از آن بزرگوار هست «فَأِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الطَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا» که مدرک این فرمایش هم... که بعد مرحوم مجلسی هم آن جمله‌ی معروف را، «إِنَّ النَّاسَ عَيْدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعَقٌّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْضُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ» تاریخ طبری نقل کرده، تاریخ ابن عساکر نقل کرده «و رواه مسنداً فی کربلا عند ما نزل عمر بن سعد به علیه السلام»، که ابن عساکر مُسنداً نقل کرده آن‌جا مرسل نیست و هم‌چنین مثیر الاحزان ابن نما هم نقل کرده، لهوف مرحوم ابن طاووس هم نقل کردند، و ینابیع المودة هم نقل کرده. این‌ها مواردی است که آدرس دادند مقتل خوارزمی هم باز نقل کرده. جاهای مختلف، کائن که استفاده داشته باشد این نقل.

اشکالات تمسک به روایت هفتم:

آیا این استدلال باز تمام هست یا تمام نیست؟

اشکال اول:

این استدلال هم تمام نیست. اگر مفاد این کلام مبارک انحلالی بود و این بود که هر باطل، تک‌تک باطلی که لایتناهی عنه و هر تک‌تک باطلی و هر حقی لا يعمل به، همین، مراد این بود که هر حقی که شما می‌بینید انجام نمی‌شود حالا یکی حلق لویه می‌کند همین که حلق

لحیه کرد این جا که لیرغب المؤمن فی لقاء ربّه، همین که می بیند جواب سلام یک کسی را نداد شنید و جواب سلام را نداد لیرغب المؤمن ولو به کشته شدنش بیانجامد، به هر چه می خواهد بیانجامد. اگر این جور معنای حدیث بود بله می شد به آن استدلال بکنیم ولی همانطور که در باب نواحی گفته شده علی ترون الی الحق لایعمل به، اصلاً حق متروک شده متروک شدنش دیگر هیچ کسی عمل نمی کند، یا اصلاً یا نادراً عمل می شود که ملحق به این است که هیچ کسی عمل نمی کند که می شود گفت آقا به حق عمل نمی شود مثلاً فرض کنید که آقا در اروپا که اصلاً به حجاب عمل نمی شود حالا مگر اینطور نیست که حالا یک عده ای خاصی یک چند نفری، آن ها هم حجاب را مراعات می کنند ولی وقتی می توانیم بگوییم آقا در این منطقه به حجاب عمل نمی شود که یا اصلاً عمل نشود بالمرة یا این که عاملین به حدی کم باشند که ملحق به عدم هستند و آن چیزی که رایج است عدم عمل است و همچنین و الی الباطل لایتناهی عنه، به حق که عمل نمی شود از باطل اجتناب نمی شود باز همین است. پس این کلام مبارک برای وقتی است که مسئله ای جامعه به جایی رسیده که اسلام دیگر در آن مهجور شده. متروک شده این جاست که یک وظیفه ای است که بله به خصوص بر علما که حافظان دین هستند و حصون اسلام هستند این ها آن وقت یک وظیفه ای دیگری دارند آن ها مشروط دیگر آن وقت نیست به آن شرایط امر به معروف فردی، موردی و این چنینی، و همین مسئله ای که مسئله ای انقلاب اسلامی ایران، مسئله اش همین بود که مرحوم امام قدس سره و مراجع بزرگوار آن عصر، عده ای از آن ها این مسئله را پی برده بودند که مآل این جا به این مسئله هست و خدای متعال هم چون آن ها قصدشان قربت بود، قصدشان اخلاص بود، مردم هم همین جور بودند این مسئله باعث شد که خدای متعال این مئّت را بر این کشور گذاشت و بحمدالله. ولی در ادامه البته باز می بینید اگر بنا باشد یک جورایی بشود که خدای ناکرده بنا باشد کم کم دوباره برگردیم یا فقط اسم آن جمهوری اسلامی خدای ناکرده باشد اما همان مقاصد دیگران را بخواهیم دنبال بکنیم آن وقت باز همین وظیفه می شود که بله اگر به این جاها برسد وظیفه باز همین جوری می شود که آن وقت بوده. ولی باید نگذاشت که به آن جاها غلیظ و شدید برسد انشاءالله. یکی از راه های آن همین است که در موارد انتخابات خوب انتخاب بکنیم اگر خوب انتخاب کردیم به آن جاها نمی انجامد انشاءالله.

اشکال دوم: اشکال صدوری

این روایت هم از نظر سند الکلام الکلام در روایت قبلی،

و از نظر دلالت، دلالت ندارد بخاطر همین عرض که کردیم و مناقشه ای که عرض شد.

س: ...

ج: آن قضیه ی خارجیّه بوده نه برای الی آخر الآباد.

س: ...

ج: بله برای زمان خاص، وقت خاص، آن وقت ولی امر بوده تشخیص این جوری دادند امروز باید ولی امر امروز بفرمایند دیگر. مگر این که ایشان یک چیز عامی فرموده باشند حالا چیز عامی هم فرموده باشند دیگر ولی فقیه ای که از دنیا رفت دیگر آن حکم ولایی و حکم حکومتی او دیگر باقی نمی ماند. مگر ولی امر حی دام ظلّه بفرماید.

روایت هشتم:

روایت دیگر، روایت دیگری که به آن استدلال شده است برای مقام، روایتی است از امیرالمؤمنین سلام الله علیه در نهج السعادة، که نهج السعادة در حقیقت استدراک نهج البلاغة است و یعنی اضافه شده و هفت هشت جلد است دیگر. در آن جا «قال ابو عطاء خرج علينا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام محزوناً یتنفس» غمناک بودند و نفس نفس می زدند «فقال کیف انتم و زمانٌ قد اضلکم تعطل فی الحدود و یتخذ المال فیہ دُولاً و یعاداً فیہ اولیاء الله و یوالی فیہ اعداء الله قلنا یا امیرالمؤمنین فإن ادرکنا ذلک الزمان فکیف نصنع؟ قال کونوا كأصحاب عیسی علیه السلام تُشربوا بالمناشیر و صلبوا علی الخشب موث فی طاعة الله عزوجل خیر من حیاة فی معصية الله» حضرت فرمود در آن صورت وظیفه شما این است به حسب این نقل، مثل اصحاب حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام باشید که آن ها با اره بدن هایشان را قطع می کردند و صلبوا علی الخشب، آن ها را به دار می زدند یا بر خشب ها میخ کوب می کردند تا این که بمیرند. بعد حضرت فرمود به حسب این نقل، «موث فی طاعة الله عزوجل خیر من حیاة فی معصية الله»، این جمله که این جا از امیرالمؤمنین سلام الله علیه نقل شده در روایات عامه از رسول خدا نقل شده و شبیه همین مطلب هست در «الدر المنثور عن رسول الله صلی الله علیه و آله إن رحی الاسلام ستدور» آسیاب اسلام خلاصه خواهد چرخید «فحیث ما دار القرآن فداروا به» تا آن جایی که بر دور قرآن می چرخد شما هم بچرخید «و لیوشک السلطان و القرآن أن یقتلا و یتفرقا» اما بزودی این مسئله هست که خلاصه سلطنت و قرآن با هم می جنگند و از هم جدا می شوند «إنه سیکون علیکم ملوک یحکمون لکم بحکم و لهم بغیره» این ها به غیر قرآن دیگر حکم خواهند کرد این ملوک این جوری خواهند شد. «فإن اطعتموهم أولوکم و إن عصیتموهم قتلوکم» این از اخبار غیبیه ای است که حضرت دادند که همین طور هم شد دیگر بعداً. «قالوا یا رسول الله فکیف بناءً ادرکنا ذلک قال تكونوا كأصحاب عیسی تُشربوا بالمناشیر و رُفعوا علی الخشب موث فی طاعة خیر من حیاة فی معصية» باز در کنز العمال هست «سیکون علیکم ائمة یملکون ارازاکم، یحدّثونکم و فیکدّبونکم و یعملون فیسیئون العمل لا یرضون منکم حتی تحصّنوا قبیحهم و تُصدّقوا کذبهم فأتوهم الحق ما رضوا به فإذا تجاوزوا فمن قُتل علی ذلک فهو شهید» این هم از کنز العمالی که برای عامه هست.

اشکالات تمسک به روایت هشتم:

اشکال اول: اشکال صدور

این هم اولاً سند ندارد این مطلب ولو این که علوّ مطلب دارد و شواهدی هم دارد که بعید است کلاً مجعول باشد این مجعول،

اشکال دوم:

اما در عین حال همان طور که در آن روایات قبل و مطالب قبل گفته شد باز موضوع، موضوع خاص است آن جایی است که این ها همه در برابر جائزین و سلطه ای است که این ها می خواهند تغییر بدهند اسلام را، و مسلک را و منهج را اصلاً جور دیگری بکنند این روایات در مقابل آن است که در آن زمان ایشان می فرماید در آن صورت این روایات دلالت می کند بر این که وظیفه ی علما و غیر علما در آن صورت این است که مقابله کنند ولو این که به شهادت شان یا به چیزهای دیگر ختم بشود البته این در صورتی است که باز همان طور که سیره ی ائمه در طول این زمان ها نشان می دهد این است که آن قیام بدانند مؤثر واقع می شود اما اگر بدانند مؤثر واقع نمی شود باز قهراً این وظیفه نیست یعنی یک

چیز لغوی را اسلام واجب نکرده تحمل یک ضرر لغوی را نخواستہ بر عاتقہی امت بگذارد وقتی کہ این تغییر ممکن است بلہ، حالا شما بگوئید کہ در زمان امام حسین علیہ السلام کہ این تغییر حادث نشد، نہ جواب این است کہ آن تغییر حادث شد یعنی آن چیزی کہ حضرت خوف داشتند از آن کہ علی الاسلام السلام، دیگر چیزی نمی ماند نہ بر آن فائق شدند بر آن پیروز شدند فلذا گفته می شود کہ اسلام حسینی البقاء است محمدی الحدوث، صلی اللہ علیہ و آلہ و حسینی البقاء است.

روایت نہم:

یک روایت دیگر باقی ماند کہ این را ہم عرض کنیم روایتی است کہ قبلاً ہم خواندیم روایت اضلال نفس بود کہ حضرت فرمود کہ مؤمن نباید خودش را دلیل کند گفتند چگونه؟ فرمود کہ «يَتَعَرَّضُ لِمَا لَا يُطِيقُ» این مضمون بود. روایت داوود رقی، مضمونش این بود کہ تعرّض بما لا يطيق، تقریب استدلال این است کہ چیزی کہ طاقت ندارد عرفاً معنایش این نیست کہ یعنی قدرت تکوینی بر آن ندارد انجام بدهد. «ما لا طاقّة لنا به» (بقرہ، 286) همان کہ در قرآن شریف است «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» طاقت نداریم یعنی مشقّت فراوان دارد و حرج است خیلی مشکل است این عرفاً کلمہی طاقت در این جا لاطاقہ صادق است پس بنابراین می فرماید کسی کہ متعرض یک امری بشود کہ طاقتش را ندارد این اضلال نفس است و نہی فرمودند یک باب در وسائل برای همین بود دیگر، باب سیزدهم برای همین بود اصلاً روایات مربوط بہ این مطلب در آن باب ذکر شدہ بود در آن جا ہم باز می گوید آقا ہرجا کہ ضرری باشد چیزی باشد پس بنابراین تقیید می کند این روایت. قہراً البتہ این روایت همان طور کہ در بحث قبلی عرض کردیم چون قبلاً ہم بہ این استدلال شدہ بود برای آن جایی کہ تأثیر نداشته باشد گفتیم نسبت این دو تا نسبت عموم و خصوص من وجہ است یک جا امر بہ معروف و این ها ہست کہ اصلاً ہیچ مشکلی نیست یک جا تعرّض بہ اموری است کہ ربطی بہ امر بہ معروف ندارد در این جا با ہم دارند شاخ بہ شاخ می شوند تعارضاً تساقطاً در این مورد.

س: ...

ج: چرا؟

س: ...

ج: می گوید ہمین دیگر، می گوید جہایی کہ مفسدہ ہست مضرت است اضلال نفس است این روایت می گوید لاتصل نفسک، پس تقیید می کند ادلہی مٰروا بالمعروف و انہوا عن المنکر، امر بہ معروف و نہی از منکری کہ موجب اضرار و مفسدہ است مصداق اضلال نفس است. این را دارد استدلال می کند.

س: ...

ج: حالا بلہ، ولی در عداد روایات باب ذکر شدہ است. معارض است این جوری گفتند گفتند این ہم از روایت معارضہی باب است کہ اضلال نفس نکنید.

س: ...

ج: اضلال نفس است ضررهای کمتر.

بله این حالا بعضی در عداد روایات دالّهی بر این مطلب ذکر کردند که اشکالش همین است که می‌فرمایید که این مسئله اگر باشد بر آن طرف مسئله دلالت می‌کند مگر این که این‌جوری بخواهیم بگوییم و مراد مستدل یعنی کسی که معارضه انداخته این باشد که انقلابی نگاه کنیم به حدیث که بابا همان‌طور که آن موقع می‌گفتند که شما حاضرید زیر مدّلت بروید؟ این فعل یا ترکی که موجب اضلال تو می‌شود اگر شما امر به معروف نکنید نهی از منکر نکنید هی بگویند ضرر دارد مفسده دارد چه دارد و به خاطر این‌ها ترک نکنید نتیجه‌اش چه هست؟ اضلال نفس است چون تقریب نکردند که به چه وجه می‌گوییم معارض است لعلّ نظر کسی که می‌گوید معارض است به این تقریب باشد که اگر ما بخواهیم اشتراط را قائل بشویم ینجّر الی اضلال النفس، اضلال المسلمین، این‌جوری بخواهد بگوید.

اشکال تمسک به روایت نهم:

بله این را قبول داریم همه‌جا که به اضلال نفس بر نمی‌گردد در عادی‌ها، آن‌جایی که آن شرایط باشد ترک امر به معروف و نهی از منکر مطلقاً منجر به این بشود که عزت مسلمین از بین برود ذلّت مسلمین پیامدش باشد کذا باشد آن‌جا را بشود گفت و الا این همه‌جاها نیست که حالا اگر یک کسی این‌جا دیدی حالا یک خانم بی‌حجاب است نگفت به او، اضلال نفس کرده و امثال ذلک این‌جوری نیست. بنابراین به این روایت هم نمی‌شود این استدلال به این‌جور ادله و این‌ها مثل این که الغریق یتشبّث بکل حشیش، می‌شود.

نتیجه:

فَتَحْصُلُ مِمَّا ذَكَرْنَا أَنَّ كُلَّ ادِّلَةٍ مِنْهَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهَا اسْتِدْلَالٌ شَدَّ وَمُعَارَضَةٌ قَرَّارٌ دَادَهُ شَدَّ هَذِهِهَا تَمَامٌ نَشَدُ بَسَّ سَرِّ ادِّلَةٍ دَالَّةٍ بِرِ اسْتِشْرَاطِ سَلَامَتِ مَانَدٍ مِنْ مُعَارَضَةٍ، مَعَ هَذِهِ أَنَّ هَذَا إِنْ كَانَ مَا مُعَارَضَةٍ رَا بِرِ فَرَضِ بِيْذِيرِمْ وَبِغَوِيْمٍ كَهَ هَذِهِ دَوَّ طَرَفٍ مُعَارَضَةٍ دَارِنْدَ لِقَائِلٍ هَذِهِ بِغَوِيْدٍ كَهَ هَذِهِ رَوَايَاتٍ دَالَّةٍ بِرِ اسْتِشْرَاطِ مُقَدِّمٍ اسْتِ جَرَا؟

یک: این که موافق قرآن است با آموزه‌های قرآن آن بیش‌تر جور درمی‌آید که «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (بقره، 195) و امثال ذلک. البته کسی هم ممکن است بگوید که این‌ها بیش‌تر است چون امر به معروف گفته و فلان.

دو: این که اگر گفتیم فتوای مشهور از مرجحات است و در این‌جا فتوای مشهور به اشتراط است دیگر. پس آن روایات را ترجیح خواهد داد.

علاوه بر این که اگر تعدیه کنیم از مرجحات منصوصه که شیخ الاعظم الانصاری بالمرجحات غیر منصوصه. وقتی تعدیه می‌کنیم اگر یک طرف معارض دارای اسناد اقوی باشد از طرف دیگر، ایشان آن را تقدیم می‌کند مثلاً در مکاسب دیدید اگر روایتی معارضه کرد که در کافی است با روایتی که در محاسن است ایشان روایت کافی را مقدم می‌دارد در تعارض، چرا؟ برای خاطر این که کافی اقوی است تا محاسن، اگر این را هم کسی قبول داشته باشد روایات دالّهی بر اشتراط در آن موثقه بود صحیحه بود این‌ها بود اما در روایات این طرف ما این‌جور چیزهایی نداشتیم معمولاً اسنادش محل اشکال بود. بنابراین بنابر تعدیه از مرجحات منصوصه به غیر مرجحات منصوصه اسناد آن روایات، آن‌ها اقوی بودند اگر چه این مطلبی که شیخ فرموده رضوان الله علیه بعد از ایشان خیلی طرفدار

ندارد و مسلک مرضی‌ای نیست و ما نمی‌توانیم از مرجحات منصوصه تعدیه بکنیم و عبور بکنیم. بنابراین آن روایات باقی می‌ماند در آن روایات هم آن که مهم بود برای استدلال چه بود؟ فقط روایت عامه‌ی لاضرر بود.

بنابراین مستند ما فعلاً یعنی در این اشتراط عبارت است از روایت لاضرر که لانفاش فیه. علاوه بر روایات به حکم عقل به دلیل عقلی و به اجماع هم استدلال شده که امروز آورده بودیم مجمع الفائدة و البرهان که آن را هم بگوییم که تمام بشود این بحث که وقت گذشته.

و صلی الله علی محمد آل محمد.